

## بررسی نمودهای آنیمای معشوق در منظومه ویس و رامین (با رویکرد نظریه کهن‌الگوی یونگ)

علی محمد رضائی هفتادار

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد

مظاهر نیکخواه<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد

حسین خسروی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرکرد

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۶/۱۸؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۲/۲۹

### چکیده

نقد کهن‌الگویی روشی نوین در بررسی متون ادبی است. یونگ با طرح و شرح دو مقوله ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو، به این شیوه از نقد انسجام بیشتری بخشیده است. کهن‌الگوها میراث مشترک تمدن بشری هستند که در ناخودآگاه جمعی ذخیره شده‌اند. «آنیمای» مهم‌ترین کهن‌الگو محسوب می‌شود و منظور از آن، «نیمه زنانه روح مرد» است. این کهن‌الگو در ادب فارسی از جمله منظومه ویس و رامین به صورت معشوقه تجلی یافته است. از این رو، در مقاله حاضر، مهم‌ترین نمودهای کهن‌الگوی آنیمای در قالب شخصیت «ویس»، معشوقه رامین، به روش توصیفی-تحلیلی واکاوی شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که عشق میان ویس و رامین در یک نگاه به وجود آمده است. ویس شخصیتی دوقطبی دارد و گاهی با عشوه و بی‌مחلی باعث آزرده‌گی خاطر رامین می‌شود و زندگی را بر او تلخ می‌کند و گاهی با نزدیک شدن به عاشق و برآوردن خواسته‌های او، کامش را شیرین می‌سازد و زندگی دوباره‌ای به دلداده می‌بخشد. یونگ نیز در ارتباط با آنیمای به این موضوعات اشاره کرده است.

**واژه‌های کلیدی:** ویس و رامین، یونگ، کهن‌الگو، آنیمای، معشوق، تصاویر.

## ۱. مقدمه

نقد کهن‌الگویی به عنوان یکی از روش‌های میان‌رشته‌ای، میان ادبیات و روان‌شناسی ارتباط برقرار کرده‌است. با تکیه بر این نوع نقد، می‌توان دستاوردهای روان‌شناختی را برای تحلیل متون ادبی به کار برد. یونگ به عنوان آغازکننده این روش شناخته می‌شود و «بحث اصلی نقد کهن‌الگویی این است که بیان ادبی، محصول ناخودآگاه تجربه جمعی نوع بشر است. طبق این تعریف، ادبیات پیوندی ریشه‌ای با گذشته فرهنگی بشر دارد» (کی‌گوردن، ۱۳۷۹: ۲۵). یونگ در آرای خود با تکیه بر مقوله‌های ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها، نگرشی تازه در بررسی‌های ادبی مطرح کرده‌است. از نظر او، «زبان ناخودآگاه، زبان نمادهاست. ناخودآگاه بی‌پرده و برهنه با ما سخن نمی‌گوید، بلکه همواره در جامه‌ای از رمز و راز در پوششی از نماد پنهان می‌شود و ناخودآگاه به زبان رؤیا و اسطوره با ما سخن می‌گوید» (ضمیران، ۱۳۷۹: ۲۰). کهن‌الگوها به عنوان میراث مشترک تمدن انسانی در ناخودآگاه جمعی نوع بشر ذخیره شده‌است و نسل به نسل تداوم یافته‌است:

«از نظر یونگ، کهن‌الگوها محتوای ناخودآگاه جمعی هستند که بالقوه در روان آدمی موجود است و به سبب انگیزه‌های درونی یا بیرونی در خودآگاه آدمی پدیدار می‌شوند و به عبارت دیگر، خود را به خودآگاه می‌شناسانند. به طور کلی، کهن‌الگوها همان مظاهر و تجلیات نمونه‌وار و عام روان آدمی هستند» (جونز و دیگران، ۱۳۶۶: ۳۳۹).

کهن‌الگوها اگرچه در همه فرهنگ‌ها نمود دارند، اما در تمام جنبه‌ها و زمینه‌ها یکسان نیستند؛ چراکه در طول سال‌ها و سده‌ها، موضوعات گوناگونی به آن‌ها افزوده یا از آن کاسته شده‌است. بنابراین، بسیاری از این کهن‌الگوها در بن‌مایه یکی هستند و ممکن است ساختاری متفاوت داشته باشند. یاوری در این زمینه می‌گوید:

«کهن‌الگوها انگاره‌هایی هستند، اگرچه یکسان و مشترک در میان همه افراد بشر، اما از رویدادهای زمانه و ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی پُر می‌شوند و بازشناسی، تحولات و دگرگونی‌های آن‌ها می‌تواند به آگاهی ما از جریان‌های عمیق فرهنگی، اخلاقی و مذهبی در دوره‌های مختلف تاریخی بیفزاید» (یاوری، ۱۳۸۶: ۳۷۱).

در مجموع، نظریات یونگ درباره کهن‌الگوها و اسطوره‌ها به نقد ادبی روان‌کاوانه سمت‌وسوی تازه‌ای داده‌است (ر.ک؛ همان: ۳۶۸)، به طوری که همچنان دیدگاه‌های او در نقدهای کهن‌الگویی به عنوان یک اصل شناخته می‌شود.

یونگ از کهن‌الگوهای بسیاری یاد کرده‌است که می‌توان به آنیموس، نقاب، سایه، ولادت دوباره، پیر خردمند و... اشاره کرد، اما در این بین، آنیما بسیار برجسته و مهم‌تر از همه به نظر می‌رسد؛ چراکه بازتاب زیادی در مظاهر فرهنگ بشری از جمله ادبیات

داشته است. آنیما بخش مادینه روح مرد است که به دو صورت مثبت و منفی تجلی یافته است؛ نیمه گمشده جنس مرد که آن را در یک زن متبلور می‌بیند. این زن می‌تواند مادر، همسر و دوست آن مرد باشد:

«آنیما روح زنانه مرد، مجموعه ناخودآگاهی است که منشاء بسیار دوری دارد و سنخ یا نمونه نوعی همه تجارب اجدادی در باب موجود مؤنث و باقی‌مانده همه احساسات، تأثرات حاصل آمده از زن و نظام سازش‌یابی روانی است که به میراث رسیده است» (مدرسی، ۱۳۹۰: ۳۹۱).

بنابراین، در آثار ادبی که حاصل تجربه نیاکان ما و برآیند تراوش‌های خودآگاه و ناخودآگاه فردی و جمعی آن‌هاست، آنیما نقشی پررنگ دارد. شمیسا عقیده دارد که این کهن‌الگو در غزل‌های عاشقانه فارسی به صورت معشوق جفاکار و هرجایی و در غزل عرفانی فارسی، به صورت معشوق مطلق متبلور شده است و هم اوست که الهام‌بخش شاعران و نویسندگان است (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۲۶). به زعم یونگ، شاعران بزرگی همچون فردوسی، حافظ، مولانا و یا نویسندگانی نظیر هدایت، از آن رو ماندگار هستند که آثار آنان بیانگر تجلیات ناخودآگاه جمعی و بینش اساطیری کهن و مشترک همه اقوام و کشورهاست (ر.ک؛ شایگان‌فر، ۱۳۸۰: ۱۳۸). در این بین، منظومه ویس و رامین از فخرالدین اسعد گرگانی هم این قابلیت را دارد که با رویکرد به نقد کهن‌الگویی بررسی و تحلیل شود. حضور کهن‌الگوی آنیما به صورت معشوقی زندگی‌بخش و در عین حال، جفاکار، بسیار ملموس است. یکی از شخصیت‌های اصلی داستان، یعنی ویس، به این مورد بارها اشاره کرده است. یاوری می‌گوید:

«(آنیما) همه انگاره‌های خود را لبریز می‌کند و در هیچ یک از آن‌ها نمی‌گنجد. نموده‌های مادینه این هستی زوال‌ناپذیر که در آمیزش و گریز از معشوق ازلی گاه معصوم‌اند و گاه روسپی، گاه در آسمان و گاه در زمین، و گاه برده و گاه آزاده، همه از وجود او نشان می‌دهند» (یاوری، ۱۳۸۴: ۲۳۹).

دوقطبی بودن آنیما به‌خوبی در این منظومه مشخص شده است. در مقاله حاضر، با روش توصیفی-تحلیلی، نموده‌های کهن‌الگوی آنیما در منظومه ویس و رامین بررسی شده است. هدف این پژوهش، نگاهی تازه و مبتنی بر نقد کهن‌الگویی به سروده فخرالدین اسعد گرگانی است تا نقش ناخودآگاه جمعی در پدید آمدن منظومه ویس و رامین تبیین، و نشان داده شود که شخصیت ویس به عنوان معشوقه رامین، تا چه اندازه با دیدگاه‌های یونگ پیرامون کهن‌الگوی آنیما همخوانی دارد.

## ۲. پیشینه پژوهش

به‌رغم جایگاه رفیعی که منظومه ویس و رامین در گستره ادب فارسی دارد، پژوهش‌های چندانی پیرامون تحلیل این اثر، به‌ویژه از دید روان‌شناختی و کهن‌الگویی صورت نگرفته‌است. در این بین، برخی مقالات که پیرامون ویس و رامین نوشته شده، عبارتند از: - اقبالی و قمری گیوی (۱۳۸۳)، در مقاله خود سه منظومه خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و ویس و رامین را با تکیه بر آرای فروید و یونگ مقایسه کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که ویس جنبه آنیمایی و رامین جنبه آنیموسی راوی است. در این تحقیق، تنها اشاره‌ای سطحی و گذرا به نمودهای آنیمایی ویس شده‌است.

- عبدی و صیادکوه (۱۳۹۲)، در مقاله خود، دو شخصیت اصلی داستان این منظومه را بر اساس الگوی سفر قهرمان بررسی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که ویس و رامین دو نوع سفر درونی (عشق) و بیرونی را تجربه کرده‌اند. تعدادی از مراحل در دو نوع سفر، یکسان است. در این مقاله، سخنی از کهن‌الگوی آنیما به میان نیامده‌است.

- طغیانی و پوده (۱۳۹۴) در مقاله خود با عنایت به نظریه‌های لیبیدوی فروید و فرایند فردیت یونگ، به تحلیل روان‌شناختی منظومه ویس و رامین پرداخته‌اند. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که در این اثر، عشقی ابتدایی و زمینی در نهایت به عشقی والا و متعالی بدل شده‌است و به نوعی خودشناسی انجامیده‌است. در این پژوهش، شخصیت ویس بر اساس مؤلفه‌های آنیمایی بررسی نشده‌است و به نقش این کهن‌الگو در فرازونشیب‌های روحی و جسمی رامین اشاره‌ای نگردیده‌است.

## ۳. مختصری از منظومه ویس و رامین

قدمت داستان ویس و رامین به دوران اشکانیان می‌رسد. فخرالدین اسعد گرگانی در حدود سال ۴۴۶ هجری آن را در بحر هزج به نظم درآورد. این منظومه کهن‌ترین داستان منظوم عاشقانه‌ای است که اکنون در اختیار داریم. در داستان، «شهره»، مادر ویس، پیش از آنکه دخترش زاده شود، با موبد، پادشاه کشور، پیمان می‌بندد که اگر دختری به دنیا آورد، او را به عقد موبد درآورد. مدت‌ها بعد که ویس به پانزده‌سالگی رسید، شهره عهدی را که بسته بود، به فراموشی می‌سپرد و دخترش را به عقد، «ویرو»، پسرش درمی‌آورد. موبد نماینده‌اش را به همدان می‌فرستد تا قول شهره را به او یادآوری کند، اما با مخالفت ویس روبه‌رو می‌شود. فرستاده موبد ماجرا را به اطلاع او می‌رساند. آن‌ها تصمیم می‌گیرند ویس را برابند و چنین می‌کنند. رامین نیز همراه آن دو حضور داشت. در راه، لحظه‌ای پرده کجاوه ویس کنار می‌رود و رامین در یک نگاه به دخترک دل می‌بازد. عاشق جوان ماجرا را با دایه‌اش که همچون مادری مهربان بود، در میان می‌گذارد. از سوی دیگر، ویس نیز از

موبد دل خوشی ندارد و برای دور کردن وی از دایه یاری می‌طلبد. دایه به کمک جادو بسترهای لازم را برای دیدار ویس و رامین فراهم می‌کند. ویس به محض دیدن رامین، عاشق او می‌شود و آن‌ها به وصال می‌رسند. از این مرحله به بعد، آن‌ها برای رسیدن به یکدیگر با مشکلات بسیاری روبه‌رو می‌شوند، اما رامین در برابر سختی‌ها تاب نمی‌آورد و به «گوراب» می‌گریزد و با دختری به نام «گل» ازدواج می‌کند، اما پس از مدتی به یاد عشق قدیمی خود می‌افتد. از سوی دیگر، ویس نیز به واسطه غم هجران فرسوده و نالان شده بود. او در ده نامه، دغدغه‌های خود را برای رامین بازگو کرد. رامین به «مرو» بازمی‌گردد و عاشق و معشوق به وصال هم می‌رسند. پس از یک ماه، رامین خود را به موبد می‌نمایاند و تن به زندان می‌دهد. هنگامی که موبد به شکار رفته، «زرد» را به عنوان نگهبان قلعه گمارده بود، رامین برای دیدن ویس از زندان گریخت و با گنج‌هایی که از قصر موبد به چنگ آورد، به همراه ویس به سوی دیلمان حرکت می‌کند. موبد او را تعقیب می‌کند، اما در راه، در درگیری با گرازی کشته می‌شود. رامین با شنیدن خبر مرگ برادر به مرو بازمی‌گردد و به عنوان پادشاه تاج‌گذاری می‌کند و پس از ازدواج با ویس، صاحب دو فرزند می‌شود. ویس پس از مدتی می‌میرد و رامین کشورداری را به فرزندان خود می‌سپارد و تا پایان عمر در آتشگاه سرگرم عبادت می‌شود.

#### ۴. کهن‌الگو یا آرکی‌تایپ

«یونگ می‌گوید که واژه سرنمون<sup>۱</sup>، نخستین بار به زبان فیلوچودانوس می‌آید که به تصویر خدا<sup>۲</sup> در انسان اشاره می‌کند. در واقع، یونگ ایده سرنمون را از قدیس آگوستین وام گرفته، آنجا که از اندیشه‌های اصلی سخن می‌گوید؛ اندیشه‌هایی که به خودی خود پدید نیامده، بلکه در فهم الهی مستتر هستند. این اندیشه‌های اصلی را می‌توان به زبان ساده، آرکی‌تایپ نامید. یونگ برای تعریف سرنمون عبارات گوناگون به کار می‌برد: تمایلات کلی ذهن، نوعی آمادگی برای تولید پی‌درپی اندیشه‌های اساطیری یکسان و مشابه. گنجینه‌ای از روان جمعی، از اندیشه‌های جمعی، از آفرینندگی؛ راه و رسم اندیشیدن، احساس و تخیل کردن که هر کجا و هر زمان فارغ از سنت پدید می‌آیند. اشکال نمونه‌وار رفتار و کردار که هرگاه به سطح آگاهی می‌رسند، در هیئت اندیشه‌ها و تصاویر و انگاره‌ها نمود می‌کنند. قالب‌ها یا مجراهایی که در مسیرشان، زندگی روانی پیوسته در جریان بوده‌است» (مورنو، ۱۳۷۶: ۶).

نمادهایی که در این مقاله بررسی شده‌اند، لزوماً در هر اثر هنری به عنوان صورت‌های مثالی عمل نمی‌کند و تنها در صورتی که متن در ترازوی نقد کهن‌الگویی قرار گیرد، می‌توان این نمادها را چنین تفسیر و تأویل کرد.

1. Archetype
2. Imago Dei

## ۵. آنیما و آنیموس

از دیرباز، مدت‌ها پیش از آنکه فیزیولوژیست‌ها از روی ساختمان غدد نشان دهند که در هر انسانی عنصر مذکر و مؤنث وجود دارد، این عقیده وجود داشت که یک اصل نر و ماده در یک جسم واحد هست. این عنصر در هر زن، روان مردانه و در هر مرد، روان زنانه نامیده می‌شد (ر.ک؛ یونگ، ۱۳۵۲: ۳۸). با پیشرفت علم، روان‌کاوانی همچون فروید، آدلر و یونگ ثابت کردند که همه انسان‌ها به طور فطری دوجنسی هست. یونگ مطالعات خود را در این زمینه گسترش داد و زن و مرد درونی را «آنیماس» و «آنیموس» نامید و در زیرمجموعه صورت‌های مثالی خود قرار دارد. آنیما به عنوان عمیق‌ترین واقعیت وجود مرد در موقعیت‌های گوناگون بر رفتار او تأثیر می‌گذارد. یونگ می‌گوید: «هیچ مردی کاملاً مردانه نیست، بلکه همواره در وجودش چیزی زنانه دارد. حتی مردهای بسیار مردانه نیز روحیه عاطفی لطیفی را که غالباً به خطا «زنانه» می‌نامند، به‌دقت در خود حفظ و پنهان کرده‌اند. در مرد سه خصلت عمده زنانه وجود دارد: خصلت اول از مادر و همسر سرچشمه می‌گیرد و از همان دوران کودکی اثری عاطفی بر مرد می‌نهد. ویژگی‌هایی در مرد دیده می‌شود که گرچه در جامعه مغرب زمین به سبب عقاید مسلط ناپیداست، ولی بسیار واقعی است و احتمالاً نتیجه وجود اقلیتی از زن‌های زنانه در بدن مرد است و سرانجام، سرنمون آنیماست که عاملی پیش‌انداز و باستانی با خصال ویژه یک شخصیت زنانه است» (مورنو، ۱۳۷۶: ۵۰).

«تجسم عنصر نرینه در ناخودآگاه زن همانند عنصر مادینه در مرد، جنبه‌های مثبت و منفی دارد. اما عنصر نرینه به‌ندرت به صورت تخیلات جنسی نمود پیدا می‌کند و اغلب به صورت اعتقاد نهفته «مقدس» پدیدار می‌شود. هنگامی که زنی به گونه‌ای علنی و با پافشاری، دست به ترویج اعتقادات مردانه می‌زند و یا می‌کوشد با برخوردهای خشونت‌بار اعتقادات خود را بیان کند، به‌آسانی روان مردانه نهفته خود را برملا می‌سازد. عنصر نرینه حتی در زنانی هم که ظاهراً طبیعی بسیار زنانه دارند، ممکن است به همان گونه که عنصر مادینه مرد، به گونه‌ای خشن و بی‌رحم بروز کند» (یونگ، ۱۳۷۷: ۲۸۵).

زنان، ابعاد اسطوره‌ای دارند که در بیشتر مواقع، این بُعد، آنیموس آن‌هاست. جین شینودا بولن معتقد است: «هر زنی قهرمان اصلی زندگی خویش است. پس از سال‌ها روان‌کاوی و آشنایی با سرگذشت زندگی بسیاری از زنان به این درک رسیده‌ام که در درون هر یک از آن‌ها، ابعادی اسطوره‌ای وجود دارد» (بولن، ۱۳۹۳: ۹).

## ۶. شاخصه‌های کهن‌الگوی آنیما در منظومه ویس و رامین

### ۱. ۶. جنبه مثبت آنیما

آنیمای جنبه‌های مثبت بسیاری دارد و عاشق به کمک آن به فردی خودبسنده و توانمند بدل می‌شود و تجربه‌های سودمند متفاوتی در زندگی به دست می‌آورد:

«آنیما شاید پیچیده ترین صورت مثالی یونگ باشد. آنیما تصویر روح است. روح خود یا نیروی حیات و انرژی زایای بشری است. یونگ در معنای روح چنین می گوید که آنیما عامل زنده در انسان است که حیاتی مستقل دارد و خود حیات آفرین است» (گورین و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۹۶). آنیما هم نمود مثبت دارد و هم می تواند نمود منفی داشته باشد و این خاصیت کهن الگوست که چون در اصل نماد است، نمادی جهانی است و همانند نماد نیز خاصیت دوسوگرایانه یا دوقطبی دارد:

«در نماد که واسطه میان روشنائی و تاریکی است، امکانات خیر و شر هر دو نهفته است، اما سمت یابی و گرایش نماد به یکی از این دو سو، پیرو مقتضیات و اوضاع و احوال خودآگاهی و چگونگی سودجویی آن از نماد است. یونگ به این کار نماد، نام فعالیت استعلایی داده است» (ستاری، ۱۳۶۶: ۴۵۹).

بدین ترتیب، همانند دیگر نمادها اگر محتویات مثبت کهن الگو نتواند خودآگاه بروز کند، بلکه سرکوب شود، انرژی آن ها به جنبه های منفی کهن الگو منتقل می شود (ر.ک: اوداینیک، ۱۳۷۹: ۱۴۳) و کهن الگو در نمایه های منفی به نمود درمی آید و در این میان، کهن الگوی آنیما نیز از این امر مستثنی نخواهد بود. در ادامه، به بررسی برخی نمادهای مثبت کهن الگوی آنیما خواهیم پرداخت.

#### ۱.۱.۶. معشوق

آنیما چونان تصویر ذهنی مرد از زن، در اولین برخورد خود پس از حمل بر مادر، به صورت معشوق و محبوب جلوه می کند؛ معشوق و محبوبی که در نظر مرد، تمثال نجیب الهه مانند دارد. نهایت کمال و همه، خوبی و مهربانی است. اما اینکه وجود این تصویر آرمانی از زن یا آنیما در روان مرد (و در ارتباط با زن، وجود آنیموس) علت و مبنای جذب به معشوق است، روایتگر سرچشمه های همانند و عمیق اسطوره ای است. در ضیافت افلاطون از اریستوفانس نقل شده است که آدمی در ابتدا موجودی نرماده بوده است، بعد بین دو جزء نر و ماده جدایی افتاده است و ما اکنون به دنبال نیمه دیگر خود در جنس مخالف هستیم. اما روایتی ایرانی در این زمینه، اسطوره مشی و مشیانه و یا حتی جم و جمک است که مضمونی شبیه به مورد مذکور دارد؛ چنان که سوزان لیلار نیز بر همین باور است و پایه و اساس نظریه اش در عشق و عاشقی را بر اساس جمع نرینگی و مادینگی بنا می نهد و مثل اعلائی آن را اسطوره ایرانی مشی و مشیانه می داند (ر.ک: ستاری، ۱۳۷۷: ۹۶).

هر دوی این روایات، اعم از یونانی و ایرانی، و آنچه سوزان لیلار بیان می کند، به یک نکته اشاره دارند و آن اینکه آدمی با آنکه از نیمه دیگر یا جنس مکمل خود جدا افتاده است، تصویر آن را چونان همزاد روانی بالقوه ای درون خود به همراه دارد و این تصویر درونی از جنس مقابل است که پایه و اساس عشق و جذب به معشوق را بنا می نهد

و آدمی را برای پیدا کردن نیمه دیگر وجود خود تحریک می‌کند. نظریه آنیما و آنیموس یونگ نیز با طرح و بیانی دیگر، به طور دقیق به همین نکته اشاره می‌کند. بر این اساس، «آنیمای» چنان تصویر درونی از آن نیمه گمشده ما، همیشه به گونه‌ای ناخودآگاه در شخص محبوب ما متجلی می‌شود و این یکی از دلایل عمده احساسات شدید ما در جذب شدن یا بیزاری از شخص خاصی است که یکباره و خودبه‌خود صورت می‌گیرد (ر.ک؛ هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۶۹). به اعتقاد یونگ مرد زمانی عاشق می‌شود که زنی را در عالم خارج بیابد که خصوصیات وی با آنچه در ناخودآگاه جمعی دارد، منطبق شود. در این حال، شخص عاشق می‌شود و نیرویی عظیم و شگفت که در ناخودآگاه وی وجود دارد، او را کورکورانه و بی‌اختیار به جانب معشوق و محبوب می‌کشاند (ر.ک؛ اردوبادی، ۱۳۵۴: ۶۳).

بدین ترتیب، هر معشوقه‌ای و نه هر زن و دختری، تجلی و نمود آنیماست و رودابه، تهمینه، شیرین و لیلی در ادبیات و فرهنگ ایران نمونه‌هایی کامل از نمود آنیما به صورت معشوق به شمار می‌آیند. زن و معشوقه‌ای که در این غزل‌ها و به طور کلی، در تغزلات ایرانی از آن یاد شده، همگی ویژگی‌های مشابهی دارند و با زیبایی کم‌وبیش یکسان وصف شده‌اند: قدی چون سرو، تنی سیمین، رویی چون ماه، گیسوانی سیاه و بلند چون کمند، ابروانی کمانی، مژگانی سیاه و بلند، کمری باریک، دهانی تنگ، و چشمانی سیاه چون نرگس. این تصاویر و توصیفات مشترک حاکی از آن است که تصویر آرمانی مرد ایرانی از زن، در ناخودآگاه هر مرد ایرانی منشأهای عمیق و مشترکی دارد و به پروتوتایپ مشترکی می‌رسد.

وصف زیبایی ویس نیز در ویس و رامین شبیه دو مورد یادشده است:

<p>«چو قامت برکشید آن سرو آزاد خرد در روی او خیره بماندی بنفشه زلف و نرگس چشمکان است سیه‌زلفینش انگور به‌بارست تنش سیم است و لب یاقوت ناب است نشانده عقد او را در بر زر چو ماه نو بر او گسترده پروین جمال حور بودش طبع جادو</p>	<p>که بودش تن ز سیم و دل ز پولاد ندانستی که آن بت را چه خواندی چو نسرین عارض و لاله رخان است زنخ سیب و دو پستانش دو نارست همان دندان او در خوشاب است بسان آب بفسرده بر آذر چو طوق افکنده اندر سرو سیمین سرخین گور بودش چشم آهو (گرگانی، ۱۳۴۹: ۲۸)</p>
---	---

## ۲. ۱. ۶. ظاهرشدن آنیما در خواب و رؤیا

از دید یونگ، آنیما مهم‌ترین کهن‌الگویی است که در رؤیاها، تخیلات و آثار هنری به صورت معشوق و عاشق رؤیایی رخ می‌نماید (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۲۶)؛ به تعبیر دیگر، آنیما تصویری است که غالباً در خواب ظاهر می‌شود. به طور کلی، آنیما مجسم‌کننده ضمیر



ناخودآگاه است و همین ویژگی، به آن حالت نامطبوع یا ملال آور می دهد. از آنجا که این کهن‌الگو شخصیت ناقصی دارد، با ویژگی یک زن پست ظاهر می شود و اثر ملال‌انگیز آن نیز به همین دلیل است (ر.ک: یونگ، ۱۳۹۰: ۳۰). در منظومه گرگانی، شاهد حضور ویس در خواب و رؤیای رامین هستیم. هنگامی که فراق و جدایی میان عاشق و معشوق پدیدار می شود، رامین بی‌قرار و مضطرب می شود و از اینکه دیگر نمی‌تواند معشوقه‌اش را در بر داشته باشد، ناله و مویه می کند. اندیشیدن به یار در بیداری به خواب هم سرایت کرده است و ویس در عالم رؤیا به دیدار یار آمده است. عاشق هنگامی که از خواب برمی‌خیزد و هوشیار می شود، درباره تجربه این دیدار تلخ و شیرین حرف می زند. از طرفی از بی‌وفایی و جفاکاری ویس که در خواب هم گریبانش را گرفته است، سخن می گوید و از طرف دیگر، به تشریح مهربانی‌های معشوقه در خواب می پردازد. این رفتارهای دوگانه عاشق را سرگردان کرده است و باعث شده که لب به شکوه و اعتراض بگشاید. در مجموع، کهن‌الگوی آنیما که به صورت معشوقه بر رامین ظاهر می شود، متخلق به صفات پسندیده‌ای همچون مهربانی و بخشندگی است و جنبه‌ای مثبت دارد. در حالی که همین آنیما در حال بیداری، رفتارهای آزاردهنده‌ای همچون سنگدلی، بخل، کین‌ورزی و جان‌ستانی از خود بروز می دهد و دل و جان عاشق را به درد می آورد:

<p>مرا در خواب روی تو نماید گهی از تیر چشمت در نهی‌بم چو بی‌خوابم، همی دردم فزایی به بیداری چرا با من به کینی به بیداری بخیل و جان‌ستانی بدان تا بیشتر باشد فغانم بدان تا حسرتم افزون نمایی چه از من رفته آن روز وصال چه آن شب کم خیال تو نماید» (گرگانی، ۱۳۴۹: ۳۶۸)</p>	<p>«به خواب اندر خیالت پیشم آید گهی با روی تو اندر عتی‌بم چو در خوابم همی مهرم نمایی اگر در خواب مهر من گزینی به خواب اندر کریم و مهربانی به بیداری نیایی چون بخوابم به گاه خواب ناخوانده بیایی چه اندر هجر دیدار خیالت چه روزی کم وصال یادم آید</p>
--	--

### ۳. ۱. ۶. الهام‌بخش

نکته دیگر درباره آنیما این است که هر مردی در جهان درونی خود، تصویر زنی جاودانه و ابدی را دارد، نه جلوه و تصویر این یا آن زن خاص را، بلکه یک تصویر نامشخصی ذهنی از زن است و این تصویر ذهنی، ناخودآگاه است. در نتیجه، همیشه ناخودآگاه بر محبوب و معشوق منعکس می شود که یکی از دلایل بسیار نیرومند جاذبه، عشق، دل‌باختگی و یا تنفر

و انزجار است (ر.ک؛ اردوبادی، ۱۳۵۴: ۷۸). هر چه درباره آنیما فرافکنی قوی تری صورت گیرد و بتوان آن را در هیئت یک فرد به تصویر کشید، خودآگاه سریع تر می تواند به خواسته اش نزدیک شود؛ زیرا خودآگاه از آنچه در ناخودآگاه می گذرد، بی خبر است و با این تجسم زودتر می تواند به هدف هایش برسد. آنیما یا روان زنانه و آنچه یونگ، «بزرگ بانوی روح» می خواند، در موجود نرینه، سرشتی دوسویه دارد؛ یعنی هم روحانی و آسمانی است، هم آلوده به گناه. در این داستان، هر دو سویه آنیما، یعنی جنبه مثبت و منفی آن به نمایش گذاشته می شود. آنیمای مثبت رامین، «ویس»، و آنیمای منفی او، «گل» است و عاملی که باعث شناخت رامین از آنیمای منفی خود شد، پیر دانایی به نام «به گو» بود. پیر دانا راهنمای قهرمان به سمت خودیابی است و شناخت آنیما پیش شرط ظهور پیر دانا در داستان است. زمانی که رامین از سختی ها و دردهای بودن با ویس رنجیده خاطر می شود، «به گو» او را دعوت به سفری می کند و در این سفر است که رامین با سرشت شیطانی آنیمای منفی خود آشنا می شود. کهن الگوی «پیر دانا» در شناخت آنیموس داستان از روان ناخودآگاه او بسیار مؤثر واقع می شود و او را به سمت هدف نهایی سوق می دهد. در این روایت، رامین با هر دو جنبه آنیما در جدال است و این چالش بین آنیمای منفی و مثبت به زیبایی تبیین شده است؛ گویی که خود راوی هم از دوگانه بودن آنیما آگاه است و آن زمانی است که رامین بعد از ازدواج با گل، در توصیف زیبایی هایش، وی را به ویس تشبیه می کند:

«مرا امروز تو درمان جانی      که ویس دلستان را نیک مانی  
تو چون ویسی لب از نوش و بر از سیم      تو گویی کرده شد سببی به دو نیم»  
(گرگانی، ۱۳۷۷: ۲۸۸)

#### ۴. ۱.۶. احساسات نسبت به طبیعت

جنبه مثبت آنیما غیر از دو مورد مذکور که در چهره زنانه برای مرد به نمود درمی آید، می تواند به صورت احساسات مرد به طبیعت هم تجلی یابد. آنیما در این نمود، بروز تمام احساسات و عواطف جنس مذکر به طبیعت است که گاه چنان به مرتبه والایی می رسد که جنبه عشق به طبیعت به خود می گیرد. بدین ترتیب، ابراز احساسات مردان، به ویژه شاعران به طبیعت، نمود جنبه زنانه در روان مرد یا آنیماست. این احساسات و عواطف ظریف که ویژه ذات زنانه است و از ذهن مردان تراوش می کند، به نظر یونگ حاصل تجربه هایی است که اجداد ما طی صدها هزار سال همنشینی با زنان کسب کرده اند و در ناخودآگاه جمعی ما چونان مرده ریگی به یادگار مانده است.

در این نمود، آنیما در شعر فارسی، به‌ویژه شعر پیش از قرن ششم به صورت توصیف‌های سرشار از احساس شاعران از طبیعت تجلی یافته‌است. شاعران در این دوره خاص از شعر فارسی، گاه چنان به وصف زیبایی‌های طبیعت پرداخته‌اند که گویی طبیعت به صورت معشوق آن‌ها درآمده‌است. وقتی فخرالدین اسعد در توصیف بهار و زیبایی‌های طبیعت، چنین عاشقانه احساسات خود را بازمی‌نماید، گویی در حال وصف زیبایی‌های معشوق خود است:

<p>جهان از خرّمی چون کرخ بغداد گلستان از صنم همچون بتستان نسیم نوبهاری مشک‌بیزان زنان بلبش چنگ و فاخته نای بنفشه سر فروافکنده چون مست ز پیکر باغ‌ها چون روی لیلی ز لاله کوه سنگین چون زبرجد همه مرز از بنفشه جعد زیبا عروس‌آسا جهان با ناز و گشّی به نزدش ویس‌بانو ماه ماهان به دست چپ جهان‌آرای شهرو به پیش رام، گوسان نوآگر همی کردند شادی نامداران رخ میخواره همچون می همی‌رشت در او پوشید حال ویس و رامین که معنی چیست زیر این نهانی...» (گرگانی، ۱۳۴۹: ۲۲۰)</p>	<p>«مه اردیبهشت و روز خرداد بیابان از خوشی همچون گلستان درخت رودباری سیمریزان چمن مجلس، بهاران مجلس‌آرای در او نرگس چو ساقی جام بر دست ز گوهر شاخ‌ها چون تاج کسری ز سبزه روی هامون چون زمرد همه صحرا ز لاله روی حورا بهشت‌آسا زمین با زیب و خوشی به باغ اندر نشسته شاه شاهان به دست راست بر آزاده و پرو نشسته گرد رامینش برابر همی زد راه‌های خوشگواران می آسوده در مجلس همی‌گشت سرودی گفت گوسان نوآیین اگر نیکو بیندیشی، بدانی</p>
--	---

#### ۵. ۱. ۶. زندگی‌بخش بودن

زندگی‌بخشی یکی از جنبه‌های مهم آنیماست. هرگاه معشوق روی خوش به عاشق نشان می‌دهد، زندگی به شیرینی می‌گراید و امید او به ادامه حیات افزون می‌شود. سیاهی‌های زندگی دنیایی از وجود او رخت برمی‌بندد و روشنایی‌های وجود او نمود می‌یابد. این در حالی است که پیش از ظهور آنیمای معشوق، عاشق از خود واقعی خویش دور بود و ناکام و ناامید عمر می‌گذارند. در داستان می‌خوانیم که وقتی رامین به «دژ اشکفت» رسید، با دیدن یار دل‌انگیز خود، به شور و وجدی وصف‌نشدنی رسید و جهان به کام او شد و گویی نیکویی‌های جهان در اثر این وصال نصیب رامین شد. با دیدار ویس، شب تیره برای عاشق درخشان و پرفروغ شد و به کالبد سرد و بی‌روح او، جانی دیگر دمیده شد. بر طبق

توصیفات گرگانی، رامین در اثر مصاحبت با معشوقه خود، از شخصیتی مضطرب و سرآسیمه و کم‌امید به شخصیتی شاد، پرانگیزه و علاقه‌مند به زندگی بدل گردید:

«چو بر دز رفت بام دز چنان بود	که ماه و زهره را با هم قران بود
به یک جام اندر آمد شیر با مُل	به یک باغ اندر آمد سوسن و گل
به هم آمیخته شد زر و گوهر	چو اندر هم سرشته مشک و عنبر
جهان نوش و گلابی درهم آمیخت	تو گفتی عشق و خوبی برهم آویخت
شب تیره درخشان گشت و روشن	مه دی گشت چون هنگام گلشن
دو عاشق را دل از ناله بیاسود	دو بیجاده لب از بوسه بفرسود
دو دیاروی چون فرخار و نوشاد	بپیچیده به هم چون سرو و شمشاد
به شادی هر دو در کاشانه رفتند	به سیمین‌دست جام زر گرفتند
شب‌ی چنان، به از عمری نه چنان	چه خوش بود اندر آن شب وصل ایشان»

(گرگانی، ۱۳۴۹: ۲۵۳-۲۵۴)

#### ۶. ۱. ۶. یاری‌بخشی آنیموس

پیامدهای مثبت تجلی آنیما بر عاشق، تنها به جنبه‌های جسمانی و ظاهری وی محدود نمی‌شود، بلکه به لحاظ معنوی نیز او را با دگردیسی‌های خوشابندی روبه‌رو می‌کند. در این زمینه، یونگ عقیده دارد که «نقش حیاتی‌تر عنصر مادینه این است که به ذهن امکان می‌دهد تا خود را با ارزش‌های واقعی درونی همساز کند و راه به ژرف‌ترین بخش‌های وجود برد» (یونگ، ۱۳۸۳: ۲۷۸). بنابراین، اگرچه آنیما در برخی موارد، کشنده و آزاردهنده است، اما گاهی جنبه‌هایی مثبت و یاریگر پیدا می‌کند که باعث رشد و تعالی شخصیت افراد می‌شود. در واقع، «پیوند با آنیما، راهگشای من خودآگاهی برای گذر از مسیر تفرّد و نیل به کهن‌الگوی خویشتن است» (مدرسی، ۱۳۹۰: ۳۹۱). آنیما با طنز و عشوه‌گری، سرخوردگی‌ها و تلخ‌کامی‌های مرد را در زندگی، جبران و تلافی می‌کند و هم‌زمان با اغواگری و فسون‌کاری، وی را به بد و خوب زندگی پایبند یا علاقه‌مند می‌سازد. تنها با شعور و هوشیاری به مادینه‌جان و یا دوری‌جستن از او می‌توان از قید و بند سلطه قدرتمندش رست. در این صورت است که مادینه‌جان تأثیری مثبت، عشق‌آفرین و وصل‌ساز می‌یابد و به پختگی و بالندگی مرد یاری می‌رساند (ر.ک؛ ستاری، ۱۳۷۷: ۷۴). در داستان مورد بررسی، رامین که مدتی از ویس دور بود و دچار فراز و نشیب‌های جسمی و روحی بسیاری شده‌است، با دیدن روی دلبر خرسند می‌شود و دل بیمارش سرشار از شادی می‌گردد. گرگانی عاشق را همچون پیری دانسته که با ملاقات معشوقه خود، جوان و برنا شده، شور زندگی در رگ‌های فسرده‌اش جاری گشته‌است. تن نالان و نحیف او نیرویی افزون یافت و به‌سان مرده‌ای با دم مسیحایی ویس زنده شد. روح و روان رامین که در اثر

دوری از یار پژمرده شده بود، با رسیدن آب و باران عشق، رشد و نمو پیدا کرد و طراوت و تازگی یافت. شاعر ویس (آنیما) را به آب زندگانی تشبیه کرده که رامین با نوشیدن از آن (وصال یار)، نام خود را جاودانه ساخت و برای همیشه جاودان شد. او معتقد است که تمام پلشتی‌های روحی رامین در اثر همنشینی با یار دل‌انگیز از بین رفت و وجود او به آینه‌ای بی‌زنگار برای دریافت الهامات معنوی بدل شد. عاشق نیز صراحتاً به این دگردیسی شخصیتی اشاره کرده، خطاب به معشوقه خود گفته‌است اگر پیشکار تو باشم، قابلیت‌های بالقوه سرشت من از نهانخانه درون سر برمی‌آورند و شکوفا می‌شوند و به واسطه آن می‌توانم بر جهانیان سروری کنم و در شأن و منزلت با مشتری برابری نمایم. این تحولات نشان‌دهنده اثرگذاری سودمند آنیمای معشوق بر کالبد و روان عاشق است. گستره این تغییرات، بسیار فراگیر است و آدمی را به عرش برین می‌رساند و باعث تسهیل رسیدن او به مرزهای خودشکوفایی می‌شود. چنان‌که مشاهده می‌شود، توصیفات گرگانی و یکی از شخصیت‌های اصلی داستان (= رامین) از تجربه‌های عاشقانه و دیدار با آنیمای معشوق، با رویکردهای کهن‌الگویی یونگ سازگاری بالایی دارد:

نیامد دلش را دیدار باور	«اگرچه دید روی ویس دلبر
که گفتی پیر بود از سر جوان شد	دل بیمار از شادی چنان شد
تو گفتی مرده بود او جانور شد	تن نالانش از شادی دگر شد
امید از آب و از باران بریده	روانش همچو کشت پژمریده
بخورد و ماند نامش جاودانی	ز بوی ویس آب زندگانی
ز جانش دود آتش سوز بنشست...	چو با ماه جهان افروز بنشست
که زنگ از جان بدبختان زدایی	تو را دادست بخت آن روشنایی
خداوندی کنم بر کامگاران	اگر باشم تو را از پیشکاران
بجز با مشتری پهلوی نسایم»	وگر پیشت پرستش را بشایم

(گرگانی، ۱۳۴۹: ۱۶۲)

#### ۷. ۱. ۶. رخداد عشق

یکی از شاخصه‌های آنیما که در تحلیل روان‌شناسان انسان‌گرا نمود بارزی دارد، تأثیرگذاری عشق در یک لحظه است و «رخداد عشق، به‌ویژه عشق در اولین نگاه را می‌توان دست‌کم تا حدی با نظریه آنیمای یونگ توجیه کرد» (گورین و دیگران، ۱۳۷۷: ۱۹۶). در گستره ادب فارسی، حوادث عاشقانه‌ای که در یک نگاه رقم خورده‌است، کم نیست. عاشق در همان دیدار و لحظه نخست چنان شیفته و دل‌باخته می‌شود که دیگر چیزی غیر از معشوق نمی‌بیند و تنها خیال عکس او در چشم سر و جانش نمود پیدا می‌کند. در این شرایط، تمام وجود دل‌داده در اختیار دلدار قرار می‌گیرد و تنها به او می‌اندیشد. عشق در

یک نگاه، نشان‌دهنده قدرتمندی آنیما به عنوان کهن‌الگویی دوقطبی است. از یک سو، قادر است عاشق را به اوج معرفت و کمال برساند و از یک سو، به منجلاب اختلالات روانی بکشانند و زندگی را بر او تلخ کند. در منظومه ویس و رامین، پیوند مهرورزانه میان عاشق و معشوق در اثر یک نگاه آغاز شده‌است. گرگانی به‌زیبایی این صحنه را وصف کرده‌است. رامین از راه دیده به ویس دل و جان باخت و درخت عاشقی در نهادش ریشه دواند و سوی چشمانش را از او گرفت. منظور شاعر این است که رامین با دیدن ویس، همه حواس خود را صرف دیدن او کرد و به چیز دیگری نگاه نمی‌کرد. لذت و هیجان دیدار اول به قدری برای عاشق تحمل‌ناپذیر بود که از هوش رفت و همچون باده‌نوشان مست، از خود بی‌خود شد. رخ گلگون رامین به زردی گرایید و لب میگونش از سرخی افتاد، به طوری که نشانه‌های حیات برای لحظاتی از وجودش رخت بریست. جاذبه عشق در اولین نگاه، رامین را به این حال و روز انداخته بود:

ازان بستد به یک دیدار ازو دل	«ز راه دیده شد عشقش فرو دل
ولیکن کشت روشن‌دیدگانش	درخت عاشقی رُست از روانش
که او را زود آرد بار مرجان	مگر زان کشت او را دیده در جان
چو مست مست بی‌حد خورده باده	زمانی همچنان بود اوفتاده
لب میگونش گشته آسمان‌گون	رخ گلگونش گشته زعفران‌گون
بر او پیدا نشان مهربانی»	ز رویش رفته رنگ زندگانی

(گرگانی، ۱۳۴۹: ۹۴)

## ۲.۶. نموده‌های منفی آنیما

چنان‌که پیشتر بیان شد، آنیما دو وجه مثبت و منفی دارد. به همان اندازه که جنبه‌های مثبت آن، مایه رشد و تعالی شخصیت افراد است، نموده‌های منفی آنیما آدمی را به قهقرا فرومی‌برد و مشکلات عدیده‌ای برای او به وجود می‌آورد: «جنبه منفی [آنیمای]... به زن مهلک کشنده و زن زیبای بی‌ترحم معروف است. از همین جنبه است که آنیما گاهی به صورت زنی زیبا، اما بی‌رحم یا ساحره یا جادوگر یا نامادری ظهور می‌کند» (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۷۰: ۲۲۷).

اگر در عالم خارج، مرد احساس انزجار، نفرت و دوری کند، به آن دلیل است که زنی که در جهان بیرون مشاهده کرده‌است، ویژگی‌هایی دارد که با تصویر ذهنی آنیمای او تعارض دارد (ر.ک؛ پالمر، ۱۳۸۵: ۱۷۳). جنبه‌های منفی آنیما بیشتر بر روان عاشق اثر می‌گذارد و ذهن او را با اختلالات متعددی روبه‌رو می‌کند. اگر آن روی سکه آنیما که گزنده و منفی است، برملا شود، عاشق نیروی تفکر و تصمیم‌گیری خود را از دست می‌دهد و به فردی خشن و در عین حال، ضعیف و نزار بدل می‌شود. همان اندازه که جنبه

مثبت آنیما آدمی را به خودشکوفایی نزدیک می‌کند، به همان اندازه جنبه منفی آنیما او را به مرز اضمحلال و درماندگی می‌رساند.

کهن‌الگوها سرشتی دوقطبی دارند و همانند نمادهای دوسویه هم به صورت مثبت و هم به صورت منفی نمود می‌یابند:

«اگر محتویات مثبت کهن‌الگوها نتوانند ناخودآگاه بروز کنند و برعکس، سرکوب شوند، انرژی آن‌ها به جنبه‌های منفی کهن‌الگو منتقل می‌شود و کهن‌الگو به صورت منفی به نمود درمی‌آید. آنیما نیز به علت سرشت کهن‌الگوی خود هم نمود مثبت و هم نمود منفی دارد. اگر نمایه‌ها و محتویات مثبت آن‌ها نتوانند خودآگاه بروز یابند و سرکوب شوند، انرژی آن‌ها به جنبه‌های منفی آن‌ها منتقل می‌شود» (اوداینیگ، ۱۳۷۹: ۱۴۳).

آن‌ها با نمایه‌های منفی آشکار می‌شوند. از سوی دیگر، تأثیر مادر چنان نخستین حامل تصویر ذهنی آنیما بر فرزند پسر، در شکل‌گیری و نمود مثبت یا منفی آن‌ها بسیار حائز اهمیت خواهد بود. اگر مادر تأثیر مثبتی روی پسر خود داشته باشد، آنیما در شکل مثبت نمود می‌یابد، ولی اگر مرد حس کند که مادرش تأثیری منفی روی او گذاشته‌است، آنیمای وجودش به صورت خشم، ناتوانی و تردید بروز می‌کند.

#### ۱.۲.۶. قاتل عشاق

قاتل عشاق یکی از نمودهای منفی آنیماست. این چهره آنیما به صورت زن و دختری بسیار زیبا فرافکنی می‌شود که در همان شب اول وصال، عشاق خود را با زهر یا سلاحی پنهانی می‌کشد. در ادبیات و اسطوره‌های غربی، از «کلئوپاترا» به عنوان قاتل عشاق نام می‌برند و جدا از اینکه به زیباترین زن جهان معروف است، گفته می‌شود که پس از نخستین شب، معشوق خود را به قتل می‌رساند. آنیمای منفی در فریب دادن افراد بسیار توانمند است، وحشت می‌آفریند، نارو می‌زند، حيله‌گری می‌کند و اوهام خوش و ناخوش پدید می‌آورد (ر.ک؛ مورنو، ۱۳۷۶: ۶۶). فریبندگی آنیمای منفی را زمانی می‌بینیم که رامین در سفر به ناخودآگاه با این سویه آنیما آشنا می‌شود و در همان لحظه اول و با یک نگاه به او دل می‌بندد و در عین حال، گل نیز بسیار زیرک، فریبکار و طناز عمل می‌کند و از عشق ویس و رامین آگاه است و رامین را در این عشق رسوا می‌نامد و با بد جلوه دادن ویس، او را از آنیمای مثبت خود دور می‌سازد، ولی عشق به ویس قدرتمندتر از آن است که گل بتواند بر آن فائق آید و در پایان، این ویس است که با شناساندن ناخودآگاه رامین به او و آگاه کردن او از درونش، بر آنیمای منفی پیروز می‌شود و او را به سمت اعماق ناخودآگاه رامین فرومی‌برد.

رامین خطاب به ویس می‌گوید که من از درد دوری و هجران، نژند و بی‌قرار شده‌ام و به واسطه این دردها و رنج‌هایی که تحمل می‌کنم، در شرف از بین رفتن هستم. روز و شب فریاد می‌زنم و همچون دیوانه‌ای شده‌ام که در دشت و کوه سرگردان است و یار خود را می‌جوید. اگر مهربانیت نصیب من نشود، هرگز تو را نخواهم بخشید. عاشق، مرگ و زندگی خود را در گرو عنایت یار می‌داند، اما او روی خوش به وی نشان نمی‌دهد و همین امر بر درد او می‌افزاید.

ز درد و زاری تو جان سپارم	«ز عشقت من نژند و بی‌قرارم
چو دیوانه به دشت و گه دوانم	به زاری روز و شب فریاد خوانم
بدان گیتی تو را دامن بگیرم	اگر رحمت نیاری من بمیرم
که چون تو مردمم چون تو جوانم»	ز من مستان به بی‌مهری روانم

(گرگانی، ۱۳۴۹: ۵۴)

#### ۲.۲.۶. زودرنجی مردان

وقتی آنیما در فرایند فردیت یافتن انکشاف نیابد و نموده‌های مثبت آن مجال بروز در خودآگاه را پیدا نکند و همچنان ناخودآگاه باقی بمانند، مرد را زیر سیطره خود قرار می‌دهد. در چنین وضعیتی، مردان احساس بیهودگی می‌کنند و زودرنج و حساس می‌شوند؛ گویی که زن هستند (ر.ک؛ یونگ، ۱۳۸۳: ۲۳). یونگ بر این باور است که «آنیما موجب بروز حالات عصبانیت بی‌منطق در مرد می‌شود» (ر.ک؛ همان، ۱۳۹۰: ۳۰). او را بی‌قرار و زودرنج می‌کند و بردباری را در وی می‌کشد. تاب و توان از وجود عاشق ربوده می‌شود و دیگر یارای شکیبایی ندارد. در ابیات ذیل، گرگانی حالات نامتوازن روحی و جسمی رامین را به تصویر کشیده که با دیدگاه‌های کهن‌الگویی یونگ درباره آنیما همخوانی دارد. دلداه در گفتگو با یار خود، از او می‌خواهد که دست از این همه اذیت و آزار بردارد؛ چراکه او را به تباهی کشانده، روزگارش را سیاه کرده‌است. در دوران هجر، تنها بی‌قراری بهره‌عاشق بوده‌است و جدایی را همچون نیش مار، کُشنده و ناخوشایند توصیف کرده‌است. حال که وصال یار نصیب او نمی‌شود، از دیده و دل می‌خواهد که خون گریه کنند و دمی از گریه و مویه نیاسایند. حالات روانی نامساعدی که عاشق به واسطه نامهربانی‌های آنیمای معشوق به آن دچار شده، در شعر ذیل نمایان است:

«چه خواهی ای دل از جانم چه خواهی	که جان را از تو ناید جز تباهی
سیه کردی به داغ عشق روزم	دو تا کردی جوانه سرو نوزم
تو تلخی عشق را اکنون بدانی	که بی‌کام تو باشد زندگانی
نُبد در هجر یک‌روزه قرارت	چگونه باشد اکنون روزگارت
بسا تلخا که تو خواهی چشیدن	بسا رنجا که تو خواهی کشیدن



کنون بپسیج تا تیمار بینی  
کنون کت ناگه آمد فرقت یار  
بپیچ ای دل که ارزانی به دردی  
بریز ای چشم خون دل ز دیده  
سرشکت را کنون باشد روایی  
بدین غم درخوری چندان که یاری  
نگارین روی آن دلبر تو دیدی  
کنون هم تو ز دیده خون پیلای

جدایی را چو نیش مار بینی  
بشد خرما و آمد نوبت خار  
به بار آمد تو را آن بد که کردی  
که از پیش تو شد یار گزیده  
که بفروشی به بازار جدایی  
بیاور خون دل چندان که داری  
مرا در دام عشقش تو کشیدی  
به گاه فرقت از گریه میاسای»  
(گرگانی، ۱۳۴۹: ۱۸۲)

### ۳. ۲. ۶. تخیلات شهوانی

رایج ترین نمود منفی آنیما هنگام هجوم تخیلات شهوانی آشکار می شود. این تصاویر ناهنجار و بعد از آنیما تنها زمانی شکل می گیرد که مرد به قدر کافی مناسبات عاطفی خود را پرورش نداده باشد و در وضعیت عاطفی و نسبت به زندگی، کودکانه باقی مانده باشد (ر.ک؛ یونگ، ۱۳۷۷: ۲۷۵). این نمود از آنیمای منفی در شخصیت و رفتار خود فرد بازتاب دارد و همانند نمود پیشین در چهره زنانه فرافکنی نمی شود. انعکاس این نمود از آنیما را به دو صورت می توان در ادبیات باز یافت: ۱- به صورت هرزه نگاری در آثار ادبی. ۲- در رفتار شخصیت های داستانی و تاریخی.

فروید بر این اعتقاد است که تمام رفتارهای بشر در پایان به واسطه مسائل جنسی برانگیخته و هدایت می شود و نیروی روانی اولیه را «لیبیدو» و یا «نیروی جنسی» می نامند (ر.ک؛ گوردین، ۱۳۷۰: ۱۴۲). لیبیدو پیوسته به این دو قطب مخالف حرکت می کند که در آن انرژی تولید شده به نسبت برابر به قطب های مخالف می رود. مثال های مختلفی را می توان در این زمینه بیان کرد؛ عشق به نفرت تبدیل می شود، فضیلت به رذیلت می گراید، سازمان یافتگی به انحطاط و بی سازمانی می رسد و افراد پیر آرزوی جوانی و جوانان آرزوی پختگی دارند (ر.ک؛ پالم، ۱۳۸۵: ۱۵۴). داستان ویس و رامین از جایی آغاز می شود که شاه موبد عاشق زنی زیبا به نام «شهره» می شود. او با این عشق نفسانی تمام حوادث خوب و بد داستان را رقم می زند. فروید ریشه تمام روان آزرده گی ها را مسئله جنسی می داند و این روان آزرده گی، نوسان و حرکت لیبیدو به خود مخالف در شخصیت شاه موبد آشکارا دیده می شود. او پیرمردی است که آرزوی جوانی در سر می پروراند. زمانی که شهره را برای اولین بار می بیند، به او می گوید:

«به گیتی کام راندن با تو نیکوست  
که من دارم تو را با جان برابر  
تو بایی در برم یا جفت یا دوست  
کنم در دست تو شاهی سراسر»  
(گرگانی، ۱۳۴۹: ۴۵)

حتی زمانی که شاه موبد فرتوت به شهر و نامه می‌نویسد و از عشق به ویس جوان که هنوز او را ندیده‌است، سخن می‌راند، به روان‌پریشی خود اذعان دارد:

«ز عشقت من نژند و بی‌قرارم      ز درد و زاری تو جان سپارم  
به زاری روز و شب فریاد خوانم      چو دیوانه به دشت و گه دوانم»  
(همان: ۵۵)

زمانی که شهر و به وی پیشنهاد ازدواج با برادرش (ویرو) را می‌دهد، نمایان است که آن دو از قبل به یکدیگر عشق می‌ورزیدند و این عشق دست‌مایه‌ای است برای آنچه فروید از آن با نام «زنای با محارم» یاد می‌کند و آن، انحراف لیبیدو به سمتی است که جایگاهش نیست:

«چو بشنید این سخن ویسه ز مادر      شده از بس شرم رویش چون معصفر  
بجنیبش به دل بر مهربانی      نمود از خاموشی همداستانی  
نگفت از نیک و بد بر روی مادر      که بود اندر دلش مهر برادر»  
(همان: ۵۲)

در سراسر این ابیات، سخن از آرزوهای جسمانی و زمینی و نیز کام راندن است و منظور فروید از لیبیدو همین بوده‌است؛ زیرا او زیربنای تمام رفتارهای بشر را میل جنسی می‌داند، همان گونه که ویس در پاسخ نامه‌ای به موبد اظهار می‌کند:

«برادر کو مرا جفتش گزیده‌است      هنوز او کام خویش از من ندیده‌است  
تو بیگانه ز من چون کام یابی      اگر خود آفتاب و ماهتابی»  
(همان: ۷۱)

یقیناً این عشق رامین به ویس در نیمه نخست داستان، خاطر خود را خواستن است؛ عشقی که تنها هدف آن، رسیدن به جسم معشوق است و نه روح او، و این دیگر عشق نیست، بلکه سرشتی است شهوانی:

«کجا چون دید رامین روی آن ماه      تو گفستی خورد بر دل تیر ناگاه  
ز پشت اسب که پیکر بیفتاد      چو برگی کز درختش بکند باد  
ز راه دیده شد عشقش فرو دل      از آن بستد به یک دیدار ازو دل»  
(همان: ۸۲)

## ۷. نتیجه

نقد کهن‌الگویی با تکیه بر دیدگاه‌های یونگ مورد توجه قرار گرفت. او با مطرح کردن مفاهیم ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگو، خوانشی نوین از متون ادبی پدید آورد. کهن‌الگوها به عنوان میراث مشترک تمدن بشری در ناخودآگاه جمعی تمام انسان‌ها ذخیره شده‌اند و نسل به نسل منتقل می‌شوند. در میان انواع کهن‌الگوها، آنیما شاخص‌تر است و منظور از آن، بخش مادینه جنس مذکر می‌باشد. در گستره ادب فارسی و از جمله منظومه ویس و رامین، آنیما به صورت معشوق جلوه‌گر شده‌است و دو جنبه مثبت و منفی دارد. از سویی،

رامین با دیدن ویس، زندگی دوباره‌ای می‌یابد و طراوت و پویایی حیات در رگ‌های خشکیده او دمیده می‌شود و ظرفیت‌های جسمی و روحی وی آشکار می‌گردد و از سویی، جفاکاری‌ها و آزار و اذیت معشوق، عاشق دلباخته را به ستوه آورده‌است. موضوع دیگر، پیوند عاشقانه ویس و رامین است که در یک نگاه به وجود آمده‌است. یونگ نیز این حالت را دلیلی بر وجود کهن‌الگوی آنیما می‌داند. هنگامی که پرده کجاوه ویس کنار می‌رود، رامین او را می‌بیند و از شوق دیدار یار بیهوش می‌شود. او در همان نگاه اول، چنان شیفته ویس شد که چشم دل و جاننش تنها او را می‌دید. دوران وصال میان این دو دیری نپایید و سال‌ها هجران و جدایی فرارسید. عاشق که از دیدار معشوق محروم شده بود، تنها در خواب و خیال او را می‌دید. طبق نظرات یونگ، یکی از تجلی‌گاه‌های اصلی آنیما در خواب و رؤیاست. رامین از اینکه ویس در خواب بر بالین او می‌آید و با عاشق نزار و خسته به نیکویی رفتار می‌کند، خرسند و شادمان است. موضوع دیگر، تصاویر کهن‌الگویی متعددی است که فخرالدین اسعد برای توصیف آنیمای معشوق به کار می‌گیرد. او با تشبیه ویس به خورشید، ماه، ستاره، ناهید و...، ضمن آنکه بر ارج و قرب او افزوده، تصویر مثبت و دل‌انگیزی از معشوق ارائه داده‌است. در مجموع، ویژگی‌های آنیما که یونگ به آن اشاره کرده، با خصوصیتی که فخرالدین اسعد گرگانی برای ویس برشمرده‌است، شباهت و نزدیکی بسیاری دارد.

### منابع

- آیوایان، ماریا (۱۳۹۱)، *اشتراکات اساطیری و باورها در منابع ایرانی و ارمنی*، با همکاری آنوشیک ملکی بخشمندی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اقبالی، ابراهیم و قمری گیوی (۱۳۸۳)، «بررسی روان‌شناختی سه منظومه غنایی فارسی (خسرو و شیرین، لیلی و مجنون و ویس و رامین)». *دوفصل‌نامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، ش ۲، صص ۱-۱۶.
- اوداینیک، والتر و دیگران (۱۳۷۹)، *یونگ و سیاست: اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی کارل گوستاو یونگ*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی.
- اردوبادی، احمد (۱۳۵۴)، *مکتب روان‌شناختی تحلیل کارل گوستاو یونگ*، تهران، دانشگاه پهلوی.
- بولن، جین شینودا (۱۳۸۴)، *نمادهای اسطوره‌ای و روان‌شناسی زنان*، ترجمه آذر یوسفی، تهران، روشنگرا.
- پالمر، مایکل (۱۳۸۵)، *فروید، یونگ و دین*، ترجمه محمد دهگان‌پور و دیگران، تهران، رشد.
- جونز، ارنست و دیگران (۱۳۶۶)، *رمز و مثال در روان‌کاوی*، ترجمه جلال ستاری، تهران، توس.
- زمردی، حمیرا (۱۳۸۸)، *نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و منطق‌الطیر*، تهران، زوآر.
- ستاری، جلال (۱۳۷۷)، *بازتاب اسطوره در بوف کور*، تهران، توس.
- \_\_\_\_\_ (بی‌تا)، *مدخلی بر روان‌کاوی ادبی و هنری، رمز و مثل در روان‌کاوی*، ترجمه و تألیف جلال ستاری، تهران، توس.

- شایگان فر، حمیدرضا، (۱۳۸۰)، *نقد ادبی*، تهران، دستان.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰)، *بیان*، تهران، فردوس و مجید.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹)، *داستان یک روح*، تهران، فردوس.
- ضمیران، محمد (۱۳۷۹)، *گذار از جهان اسطوره به فلسفه*، تهران، هرمس.
- طغیانی، اسحاق و آزاده پوده (۱۳۹۴)، «تحلیل روان‌شناختی منظومه ویس و رامین بر اساس نظریه لیبیدوی فروید و فردیت یونگ»، *فصل‌نامه مطالعات زبان و ادبیات غنایی دانشگاه آزاد اسلامی نجف‌آباد*، س ۵، ش ۱۶، صص ۷۷-۹۰.
- عبدی، لیلا و اکبر صیادکوه (۱۳۹۲)، «بررسی دو شخصیت اصلی منظومه ویس و رامین بر اساس الگوی سفر قهرمان»، *مجله ادب‌پژوهی*، ۷د، ش ۲۴، صص ۱۱۴-۱۲۹.
- فدایی، فرید (۱۳۸۱)، *یونگ و روان‌شناسی تحلیلی او*، تهران، دانژه.
- کی‌گوردن، والتر (۱۳۷۹)، «درآمدی بر نقد کهن‌الگویی»، *مجموعه مقالات نقد ادبی معاصر*، به کوشش و ترجمه جلال سخنور، تهران، رهنما، صص ۲۵-۴۰.
- گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۴۹)، *ویس و رامین*، به تصحیح ماگالی تودوا و الکساندر گواخاریا، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- گورین، ویلفرد و دیگران (۱۳۷۷)، *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن‌خواه، تهران، اطلاعات.
- مدرسی، فاطمه (۱۳۹۰)، *فرهنگ توصیفی نقد و نظریه‌های ادبی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مورنو، آنتونیو (۱۳۷۶)، *یونگ، خدایان و انسان مدرن*، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران، مرکز. هال، کالوین اس؛ نوردبای، ورنون جی (۱۳۷۵)، *مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ*، ترجمه محمدحسین مقبل، تهران، مرکز فرهنگی انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹)، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران، سروش.
- یاوری، حورا (۱۳۸۴)، *زندگی در آینه (گفتارهایی در نقد ادبی)*، تهران، نیلوفر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶)، «روان‌کاوی و اسطوره»، *مجموعه مقالات گستره اسطوره*، به کوشش محمدرضا ارشاد، تهران، هرمس، صص ۳۵۱-۳۷۵.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۳)، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه محمود سلطانی، تهران، جامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰)، *روان‌شناسی دین*، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، علمی و فرهنگی.